



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۱۶ دی / ۱۳۹۴

موضوع جزئی: تعبدی و توصلی - مقتضای اصل لفظی و عملی در شک در

مصادف با: ۲۵ ربیع الاول ۱۴۳۷

اعتبار اراده و اختیار

جلسه: ۴۳

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم به نظر محقق نایینی در شک در اعتبار اختیار و اراده در فعل مکلف، مقتضای اصل عملی و اصل لفظی این است که اراده و اختیار در سقوط تکلیف معتبر است. یعنی اگر در واجبی شک کنیم که آیا صدور عن اراده و اختیار مقصود است و فقط باید از روی اختیار از مکلف صادر شود تا تکلیف ساقط شود یا اینکه مقصود شارع، تحقق این تکلیف در خارج است. اعم از اینکه مکلف آن را از روی اراده و اختیار بیاورد، یا عن کراهة و از مکلف صادر شود، چون در هر صورت تحقق فعل از ناحیه مکلف مطلوب شارع است، به هر کیفیتی که صادر شود در این صورت عرض کردیم دو قول وجود دارد.

مشهور معتقدند اعتبار اراده و اختیار از اطلاق دلیل استفاده می شود. محقق نایینی دو دلیل بر این ادعا ارائه کردند که دلیل اول ایشان بیان و مورد بررسی قرار گرفت و دلیل دوم ایشان نیز بیان شد اما بررسی آن باقی ماند.

بررسی دلیل دوم

محصل دلیل دوم ایشان این است که غرض از امر آن است که مکلف داعی پیدا کند برای انجام مامور به و واضح است که داعی بر انجام عمل وقتی تحقق پیدا می کند که متعلق امر مقدور مکلف باشد. چون اگر مقدور مکلف نباشد اساساً طلب مولی لغو خواهد بود.

به عبارت دیگر: اگر مولی از عبد کاری را طلب کند که او توان انجامش را ندارد لغویت پیش می آید؛ زیرا لازمه طلبی که مقدور عبد نیست، این است که اصلاً قصد و غرض مولی از امر محقق نشود و این یعنی مولی کار لغوی انجام داده. با اینکه مولی می داند مکلف نمی تواند امر او را انجام دهد مع ذلک آن را طلب می کند، این لغو است و صدور لغو از مولای حکیم محال است.

در ما نحن فیه وقتی ما شک کنیم که آیا واجب به مجرد تحقق آن در خارج ولو من دون اختیار و اراده ساقط می شود یا نه در واقع با توجه به مقتضای اطلاق امر باید بگوییم تکلیف ساقط نمی شود. زیرا در واقع کأنه مولی به این شخص چیزی را که مقدور او نیست تکلیف می کند و اساساً آن حصه که حصه غیر مقدوره باشی از غرض شارع خارج می شود.

پس خلاصه دلیل دوم محقق نایینی این است که شارع امر کرده و از این امر غرضی داشته و این طلب برای ایجاد انبعاث و داعی در مکلف است و داعی نیز جایی است که فعل ارادی و اختیاری باشد اگر اختیاری نباشد اصلاً داعی معنی ندارد.

محقق خوبی دو اشکال به ایشان نموده است:

اشکال اول: مسأله اعتبار قدرت و اراده و اختیار در تکلیف، ربطی به خطاب و لفظ ندارد. بلکه اعتبار قدرت توسط مکلف به حکم عقل است. و این عقل است که می گوید تکلیف باید به چیزی متعلق شود که مقدور انسان باشد. بنابراین پای اطلاق و اصل لفظی را نباید اینجا به میان کشید.

اشکال دوم: از آنجا که تکلیف به غیر مقدور لغو است لذا نتیجه می گیریم که قدرت معتبر است و بر این اساس اگر تکلیف بخواهد به خصوص غیر مقدور متعلق شود محال است. اما فرض کنیم تکلیف به جامع بین مقدور و غیر مقدور متعلق بشود یا تکلیف به خصوص آن حصه مقدوره متعلق بشود در اینصورت دیگر اشکال فوق بوجود نمی آید.

به عبارت دیگر: ما چه به حکم عقل و چه مقتضای خطاب دانستیم که در متعلق تکلیف یک خصوصیت باید وجود داشته باشد و آن هم مقدوریت است و لازمه این مطلب، این است که قدرت در تکلیف معتبر باشد و معنای این سخن آن است که تکلیف به غیر مقدور نباید متعلق شود و تکلیف به خصوص غیر مقدور ممکن نیست.

اما چه اشکالی دارد در جایی که دو حصه داریم یکی مقدور مکلف است و دیگری غیر مقدور مکلف، تکلیف فقط به خصوص حصه مقدوره تعلق پیدا کند. یا تکلیف به جامع بین مقدور و غیر مقدور تعلق پیدا کند چون فعلی که از روی اختیار صادر شود با فعلی که عن غیر اختیار و اراده صادر شود یک قدر جامعی دارند.

به هر حال آن مصلحتی که در این تکلیف وجود دارد از دو حال خارج نیست یا قائم به خصوص حصه مقدوره است یا به جامع بین مقدور و غیر مقدور تعلق گرفته است.

اگر مصلحت به خصوص آن حصه مقدوره قائم باشد قهراً دیگر معنا ندارد ما بگوییم این جا جامع بین مقدور و غیر مقدور اعتبار شده است و اگر مصلحت به جامع تعلق گرفته باشد (یعنی آن قدر مشترک بین حصه مقدوره و غیر مقدوره) هیچ منع و اشکالی در اینکه آن جامع اعتبار شده وجود ندارد و دیگر لغویتی لازم نمی آید.

پس تعلق طلب به خصوص حصه مقدوره که محال نیست. اما سوال این است که تعلق طلب به جامع بین مقدور و غیر مقدور یعنی فعلی که از روی اختیار صادر می شود و فعلی که عن غیر اختیار صادر می شود آیا محال است؟
تنها در یکی از این دو صورت محال می شود:

۱- وقتی بگوییم به طور کلی جامعی وجود ندارد، طلب جامع محال است یعنی وقتی بگوییم قدر مشترکی بین اینها نیست طلبش لغو و محال است.

۲- بگوییم اساساً آن حصه غیر مقدوره به طور کلی امکان وقوع در خارج ندارد و اصلاً تکویناً تحقق پیدا نمی کند. و اینجا نیز طلب به قدر جامع نمی تواند تعلق بگیرد.

اما اگر این دو مانع نباشد هیچ مشکلی در اعتبار قدر جامع بر ذمه مکلف نیست.

نتیجه: بر خلاف آنچه محقق نایینی فرمودند که مقتضای اطلاق لفظی این است که باید فعل از روی اراده و اختیار صادر شود و مقتضای اطلاق، اعتبار اختیار و اراده است، محقق خوبی قائل به سقوط تکلیف در جایی است که مکلف فعل را از روی اختیار و اراده انجام نداده. البته ایشان این بحث را به اعتبار مقام ثبوت فرمودند: یعنی به حسب واقع با قطع نظر از ادله و به حسب مقام ثبوت می گویند: هیچ منعی از تعلق طلب به خصوص حصه مقدوره از این دو حصه یا قدر جمع بین اینها نیست. پس اگر مولی

طلبش به این نحو باشد هیچ منع و استحاله ای به دنبال ندارد و اینکه محقق نایینی فرموده این لغو و محال است و از مولی صادر نمی شود قابل قبول نیست.

سوال: چه فرقی است بین ما نحن فیه و مسأله مباشرت و غیر مباشرت، چطور در مقام اول که بحث از اعتبار یا عدم اعتبار مباشرت بود، گفتید امکان تعلق تکلیف به جامع نیست ولی اینجا، امکان تعلق به جامع را مطرح می کنید. چه فرقی بین این دو مساله می باشد؟

پاسخ: بین این دو مساله فرق است. زیرا در مساله قبلی نمی توان جامع تصور کرد. چون جامع فعل من و فعل غیر چیست که بخواهد مولی آن را اعتبار کند فعل غیر مکلف چگونه می خواهد بر ذمه من اعتبار شود. لذا در آن مساله جامع وجود ندارد. اما اینجا جامع وجود دارد، هر دو، فعل مکلف است و فعل غیر نیست منتهی یک فردش مقدور مکلف است و یک فردش مقدور نیست ولی بین مقدور و غیر مقدور بالاخره وجه جامع وجود دارد و آن هم اعتبار فعل مکلف است بر ذمه خودش. لذا نباید این مساله با مساله قبلی مقایسه شود.

سپس محقق خوئی می فرماید: به حسب مقام اثبات هم اگر اینجا اطلاق داشته باشیم (اطلاق به نحوی که کاشف از مقام ثبوت باشد) آن وقت اگر ببینیم مولی در مقام بیان است و قرینه ای بر تقیید اقامه نکرده ما به دست می آوریم اگر عملی اتیان شود ولو عن غیر اراده و اختیار این عمل صحیح است و مسقط تکلیف است.

لذا به نظر محقق خوئی تمسک به اطلاق در این مقام منعی ندارد و مقتضای اطلاق لفظی این است که اگر فعل در خارج محقق شود ولو به غیر اراده و اختیار مسقط تکلیف است.

محقق خوئی در ادامه می فرمایند: بین ما نحن فیه و مسئله قبل فرق است. ایشان در مساله قبل گفتند: که اطلاق چنین اقتضایی را ندارد ولی اینجا می گویند: اطلاق مقتضی سقوط تکلیف است. به نظر وی فرق این مساله با مساله قبل در این است که در مساله قبل اطلاق در مقام ثبوت اصلاً ممکن نبود چون جامعی بین فعل مکلف و فعل غیر قابل تصور نیست و اگر اطلاق در مقام ثبوت ممکن نبود در مقام اثبات هم اطلاق ممکن نیست تا بخواهد مورد تمسک قرار بگیرد. لذا به نظر ایشان در مساله قبل مقتضای اطلاق لفظی اعتبار قید مباشرت است اما اینجا مقتضای اطلاق لفظی عدم اعتبار صدور عن اراده و اختیار است.

مقتضای اصل عملی در مقام

اگر فرض کنیم که اطلاق وجود ندارد در اینصورت اصل عملی چه اقتضایی دارد؟ ایشان می فرماید: مقتضای اصل عملی در ما نحن فیه برائت است. زیرا ما یقین داریم وجوب به قدر جامع تعلق پیدا کرده، اما شک داریم که آیا علاوه بر قدر جامع یعنی صدور الفعل عن المكلف به زائد بر آن هم تعلق گرفته است یا نه؟

به عبارت دیگر: نسبت به اقل که عبارت است از خود آن قدر جامع یعنی اصل صدور فعل عن المكلف یقین داریم اما شک داریم که آیا فعل باید عن اختیار صادر شود یا خیر و در مورد شک در زائد اصل برائت جاری می شود.^۱

^۱ محاضرات ج ۱ ص ۵۰۰ الی ۵۰۶

اهمیت یادگیری در جوانی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجَرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ^۱ رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید: تعلم در ایام جوانی بمنزله نقش بر سنگ است یعنی به این زودی زائل نمی شود. اگر نقشی بر سنگ بسته بشود ماندنی و مستمر است. وقتی در طبیعت با کنده کاری علامتی بر روی سنگ می گذارند سالها و قرنها می ماند. اما تعلم در بزرگسالی مثل نوشتن بر روی آب است و نمی ماند و واقعا این مساله مهمی است.

هر چه می توانید در جوانی یاد بگیرید، در تحصیل و طلب علم نباید امروز و فردا کرد. گاهی در ذهنمان می گذرد که حالا فرصت است و این جدال درونی طالبان علم به اینکه حالا بخوانم یا نخوانم، حالا اگر امروز نخواندم فردا می خوانم، مشکل درست می کند. این احاله دادن به فردا و فرداها یعنی از دست دادن فرصتها. واقعا هر چه سن بالاتر برود امکان فراگیری و تعلم ضعیف تر می شود و قوای انسان به مرور تحلیل می رود. به هر حال اگر قوه فهم و درک انسان دائماً در حال تلاش نباشد تحلیل می رود. همانطور که جسم انسان در اثر بی تحرکی بیمار می شود روح انسان نیز بر اثر بی تحرکی دچار بیماری می شود. گاهی به گذشته خودتان مراجعه کنید یک سوره قرآن که از کودکی حفظ کردید هنوز در ذهن شما مانده اما هرچه جلوتر می رود حافظه انسان ضعیف می شود. مگر اینکه کسی دائماً در جریان زندگی این قوا را زنده نگه دارد. به هر حال قدر جوانی را بدانید. واقعا این جمله «من تعلم فی شبابه» نکته ای ناب است. فرصت جوانی را از دست ندهید. جوانی هم اوجش تا ۴۰ سالگی است و طلبه از چهل سالگی به بعد دیگر باید اطلاعات و دانش خود را عمیق کند ولی تا چهل سالگی باید یاد بگیرد. لذا فرصتها را از دست ندهید؛ ببینید روزی چند ساعت مطالعه می کنید روزی چند ساعت برای مسائل علمی فکر می کنید؟ اینها وقتی در طول عمر کنار هم انباشته شود می فهمیم چقدر کار علمی کردیم و چقدر وقت هدر داده ایم. لذا توصیه می کنم در مورد خودتان و در مورد فرزندانان دقت کنید و زمینه یادگیری آنها را فراهم کنید.

«الحمد لله رب العالمین»

^۱ بحارالانوار ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۶